بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمات

برای بحث جامعیت، گروه اول ما آیات بود که چهار پنج آیه را بحث کردیم و گروه دوم هم اخبار و روایات بود که 40 ،50 حدیث بحث شد و گروه سوم دلیل عقلی؛ در دلیل عقلی دو بیان را می‌شود ذکر کرد

# دلایل عقلی جامعیت

یک بیان عقلی برای جامعیت قرآن بیانی است که از ملاصدرا نقل کردیم که مقدماتش قابل این است که خودش یک استدلال تلقی بشود به این معنی که قرآن تجلی علم خداست و علم خدا چون محیط بر همه حقایق عالم است پس این جلوه هم باید محیط بر همه حقایق عالم و جهان هستی باشد.

## دلیل اول

این یک دلیل است که بیان ملاصدرا را می‌توان این طور تقریر کرد که به‌عنوان دلیل اول عقلی با همان بیان ملاصدرا است که در شرح اصول کافی آمده است.

مقدماتش درواقع این طور می‌شود که قرآن تجلی علم خداست آن طور که در روایات دارد که تجلی کامل علم خداوند است که برترین کتاب‌هاست و خدا در این کتاب‌ها تجلی کرده است و علم خداوند بر همه عالم محیط است و این هم مقدمه دوم.

مقدمه سوم این است که انطباق جلوه با متجلی است یعنی درواقع علم خداوند در آن تجلی کرده فلذا می‌شود سخن ملاصدرا آن را به‌عنوان دلیل بازسازی کرد برای احاطه قرآن برای علوم این دلیل مستقل از ادله دیگر است.

### حاصل کلام ملاصدرا

حاصل کلام ملاصدرا این است که قرآن بالاترین کتابی است که نازل شده است و جلوه کامل علم الهی است و جلوه کامل باید با آن متجلی انطباق داشته باشد و چون علم خداوند بر همه عالم محیط است درواقع همه آن علم به‌نحوی‌که امکان دارد باید در این مظهر ظهور پیدا بکند این که یک نگاه فلسفی و عرفانی است می‌شود به دست آورد.

بنابراین آنچه در علم خداست در اینجا تجلی پیدا می‌کند.

سؤال: تجلی کامل علم خداوند را از کجا فهمیده می‌شود؟ چون قرآن بالاترین کتابی است که خداوند در آن متجلی است یعنی مطلق است فی کتابه.

می‌گوید: تجلی و اینکه این کتاب مهیمن بر همه کتب است و این تجلی کامل و مطلق است این‌ها را می‌شود استظهار کرد که این تجلی کامل و مطلق است وقتی تجلی کامل و مطلق شد باید همه مسائل در آن جمع باشد این بیان البته یک نوع استدلال عقلی است ولی طبعاً مقدماتی دارد که باید از خود نقل گرفت که یعنی اینکه قرآن تجلی کامل است را از نقل می‌گیریم که در روایات و اخبار آمده منتهی با این نوع استدلال عقلی می‌گوییم پس همه چیز باید در این کتاب تجلی پیدا بکند طبعاً این تجلی بودن مؤید می‌شود به خود آیات که قرآن مثلاً مراحل بالاتری دارد کتاب مبین که می‌گوید مرحله عالی این قرآن است و درواقع این تنزل پیدا کرده از آن مراحل و آمده اینجا و این می‌شود جلوه آن علم و آن جلوه باید با آن علم منطبق باشد و حالت احاطه بر همه چیزها داشته باشد این بیانی است که همان بیانی است که ملاصدرا دارد که از کتاب الوافی نقل کردیم و در خود شرح اصول کافی هم وجود دارد و می‌شود در اینجا بازسازی کرد.

## بررسی دلیل اول

به‌عنوان دلیل عقلی در اینجا این البته به نظرم می‌آید مقدماتش قابل‌قبول و استدلال درستی است فقط باید به این نکته توجه داشته باشیم که این استدلال نمی‌گوید چگونه آن علم و حقایق در قرآن وجود دارد چگونگی‌اش از این دلیل بیرون نمی‌آید که آیا ظاهر است یا باطن؟ این دلیل بیش از این برد ندارد که این مظهر جلوه‌ای از آن ظاهر است و آن متجلی است که علم الهی باشد اما چگونه آن علم محیط در این تجلی کرده این به نحو ظهور یا بطون است این ساکت است فلذا کیفیت و چگونگی این تجلی و چگونگی انطواء و احتواء قرآن بر حقایق این را باید از جای دیگر به دست آورده که روایات دیگر روشن کرد که بطون است که این نقش را دارد و عارف به بطون هم ائمه هستند بنابراین این بیان سابق را می‌شود به یک شکل اولین بیان قرار داد.

### دومین دلیل عقلی بر جامعیت دین

بیان دومی که در دلیل عقلی می‌توان اشاره کرد و می‌شود به آقای جوادی نسبت داد این بیان همان طور که دیروز توضیح دادیم مبتنی بر این بود که عقل را باید جزء منابع دین به شمار آوردیم و وقتی که عقل از منابع دین به شمار آمد هر چه که عقل استنباط بکند عقل به معنای عام که حوزه فلسفه علم و کلام همه این حوزها را در برمی‌گیرد همه این‌ها درواقع به نحوی انتساب به دین داشته و با دین ارتباط پیدا می‌کند چطور که هر چه در کتاب و سنت باشد می‌گوییم دینی است برای اینکه کتاب و سنت جزء منابع دین است و وقتی که عقل را هم در عرض آن‌ها جزء منابع دین بشمار آوردیم آن وقت هرچند دستاورد عقل است می‌شود دینی برای اینکه از راه عقل به دست آمده است و هرکدام در خودش البته در یک مواردی مثلاً در احکام و غیره آنجا قیدهایی به این خورده گفته شده به قیاس در اینجا نمی‌توانیم عمل بکنید این نگاه ادله‌ای که مثلاً قیاس، استحسان را نفی کرده این‌ها به‌عنوان مقیدات است که به شمار می‌آید یعنی این‌ها تقیید خورده آنچه عقل بفهمد در حوزه دین قرار می‌گیرد ولی یک جاهایی شرع آمده مثلاً در حوزه احکام گفته که به قیاس و استحسان عمل نکنید این اعتبار ندارد آن القای موردی است و اخراج یک موردی است از آن قاعده عامه و کلی که دیروز عرض کردیم که این با آنچه در اصول گفته شده خیلی متفاوت است آن عقلی که در اصول گفته شده یکی در غیر مستقلات در ملازمات است و یکی هم در قاعد ملازم است که یک دایره خیلی محدود دارد عقل عملی قطعی است حسن و قبح عدل و ظلم است که حکم عقل عملی قطعی است که آنجا گفته شده که کل ما حکم به العقل حکم به الشرع اما اینکه ما بیاییم و بگوییم با این دایره وسیع هر چه عقل بگوید درواقع دین هم آن را قبول می‌کند این یک حرف جدیدی است که در اینجا زده می‌شود بنابراین آن وقت جامعیت دین بر آن مبنا با آن ادله قبلی فرق می‌کند نمی‌گوییم دین یعنی کتاب و سنت فقط و آن‌ها جامع هستند و بطونشان جامع است می‌گوییم نه اصلاً این هم جزء دین است و دین که می‌گوییم جامع است برای اینکه خود عقل بشر هم در محاسبات دینی به‌عنوان یک منبع به شمار آمده است جامعیت این با آن، نتیجه این دلیل با آن دلیل قبل و مفاد آیات و روایات خیلی متفاوت است و جامعیتش یک شکل دیگری از جامعیت است نه اینکه منابع کتاب و سنت را ما توسعه بدهیم بلکه اصل منبع را افزایش می‌دهیم بار آن منابع موجود را افزایش نمی‌دهیم بلکه خود منبع را اضافه می‌کنیم ممکن است کسی هر دو را قائل بشود این جمعش شاید ممکن است مفاد آن‌ها را بپذیرد و بگوید خود کتاب و سنت یک نوع شمول دارد منتهی شمول بطون دارد ولی علاوه بر آن منبع عقل هم به‌عنوان یک منبع می‌توان بر روی آن حساب کرد و آن را دینی به شمار آورد منبعیت این‌ها در عرض هم است منتهی قرآن در بطونش همه حقایق را دارد ولی این عقل نیامده که از بطون استفاده بکند راه خودش را رفته است فلذا به لحاظ منبعیت در عرض هم هستند بله البته آن یک شمولی دارد که دستاوردهای عقل هم در آن بطون وجود دارد وقتی که عقل به‌طورقطع این حکم را کرد که این کار را بکن یا این کار را نکن شرع هم این حکم را می‌کند اما اینکه در روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فیزیک، ریاضی ما حکم به العقل حکم به الشرع باشد این طور نیست این دیدگاه می‌گوید آن قاعده عام است منتهی آنچه معروف و شناخته شده در اینجا این است پس به این نکته توجه کردیم که در ادله جامعیت کتاب و سنت بود اما نتیجه این جامعیت دین است از باب اضافه کردن منبع دین جدید با این دایره جدید چه استدلالی می‌شود برای آن آورد استدلالی که می‌شود آورد این است که تأکیداتی که روی عقل و تفکر ارجاع به عقل در کتاب و سنت به عمل آمده می‌گوییم که **أفلا یتدبرون؛ أفلایتفکرون؛ لاحجة الا حجة ظاهراً‌ و باطناً**‌ امثال این‌ها و مجموعه اخباری که ما را ترغیب به علم تعقل کرده و امثال این‌ها نشان می‌دهد که شارع روی عقل و علم و حرکت فکری خود بشر حساب کرده و ترغیب کرده به سراغ آن‌ها برویم فلذا همه آنچه در باب علم و عقل وارد شده می‌تواند به‌عنوان دلیل این به حساب بیاید که شارع آن را قبول کرده است وقتی که منبعیت او را قبول کرده یعنی درواقع دینیتش را می‌پذیرند اصل اینکه عقل منبع است وجهش این است که شرعی است یعنی خود کتاب و سنت می‌گوید که عقل یک حجت و یک ملاک و منبع است این دلیل نقلی است ولی قاعدتاً می‌توان دلیل عقلی هم درست کرد آنچه ما در اصول داریم دلیل عقلی هم داریم کل ما حکم به العقل حکم به الشرع خود عقل می‌گوید که نمی‌شود من به‌طور قطعی چیزی را بفهمم و شارع این را قبول نکند حتماً‌ باید قبول بکند و این هم ممکن است که دلیل عقلی هم برایش ذکر بکنند ولی علاوه بر آن دلیل نقلی هم می‌شود برایش ذکر کرد ما در **طلب العلم فریضة** ‌و غالب أدله همین را گفتیم اما درعین‌حال در آیاتی که دارد **افلا یتدبرون** یا **لاولی الألباب** این‌ها چطور، آن‌ها فراتر از علوم است تفکر در خلقت و آسمان و زمین و امثال این‌هاست حالا چه جوابی می‌توانیم از این بدهیم؟

### نکته اول

در پاسخ به این استدلال و نظریه چند نکته را می‌توان موردتوجه قرار داد یکی اینکه ارجاعاتی که در دین به علم و تحصیل علم شده و استفاده از منبع علم و عقل و تفکر بشر شده این‌ها همه در جایی است که از آن‌ها برای یک امر دینی و یک هدف دینی به معنای خاص یعنی أخروی آن‌ها بخواهد استفاده بکند که در حقیقت آن توصیه‌ها و ترغیب‌ها معطوف به علوم دینی است و آنجاهایی که ما را دعوت کرده است به تفکر در خلقت آسمان و زمین آن‌هم در جایی است که از طریق آن‌ها می‌خواهد راه به خدا ببرد یعنی یک بهره معنوی از آن می‌خواهد ببرد آن وقت به‌عنوان اینکه راهی ابزاری یا وسیله‌ای است برای اینکه معرفت الهی و خداشناسی انسان یا معرفت النفسش تقویت بشود و امثال این به این معنا ما قبول داریم اما فراتر از این نه یعنی آنچه ما از ارجاع به عقل می‌توانیم استفاده بکنیم ارجاع جهت‌دار است علم و عقلی است که یا دینی باشد یا جهت دینی داشته باشد اما بدون این محل کلام است این یک نکته‌ای که ما در آن مباحث هم گفتیم و بحث کردیم.

### نکته دوم

نکته دوم این است که تأیید دینی‌بودن یعنی چه؟ ما بیش از این نمی‌توانیم بگوییم که دینی بودن همان مقرب الی الجنه و مبعد الی النار است در ذیل آیه اکمال هم آمده در احادیث و اخبار آنچه مقرب الی الجنه است این دینی می‌شود حالا چه آن فرع‌‌هایی که شناخت و توجه به آن ما را آماده می‌کند که به سمت رضوان خداوند حرکت بکنیم یا اقدامات و عملیات. فرع‌‎های مقرب و مبعد داریم صفات مقرب و مبعد داریم و رفتارهای مقرب و مبعد داریم که همان اعتقادات اخلاق و احکام است این معنای دینی بودن است بیش از این دلیلی برایش نداریم که از دین است سؤال در مباحثی که به روح ربطی ندارد و آیات و روایاتی در این زمینه خیلی وارد شده مثل مسائل بهداشتی و غیره این‌ها چطور می‌شود؟

از خود آن روایت اصالت المولویة جاری می‌کنیم و با آن می‌گوییم که این حتماً با مسائل روحی و معنوی ارتباط دارد که در اینجا آمده است سؤال آن موقع هر چه در دنیا وجود دارد به آخرت ربطی دارد ما نمی‌دانیم چه چیزی ربطی دارد و چه چیزی ربط ندارد چیزهایی که خداوند مباح کرده نگفته انجام بده یا انجام نده عناوین ثانویه هم ندارد که یک را ترجیح بده خیلی از اعمال ما قطعی است که عناوین ثانویه ندارد حرف ما این است که دینی بودن یعنی باید چیزی در ارتباط آنچه محرز در دینی بودن باشد و بیش از این ما دلیلی نداریم و در قلمرو دین هم این را بحث می‌کنیم محرز در دینی بودن این است که با سعادت ابدی ما تناسب داشته باشد سعادت دنیایی مستقل برای ما محرز نشده است این‌ها را به‌عنوان مفروض بگیرد که بعداً بحث می‌کنیم آنچه پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیریه می‌فرمایند که: «**مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْه‏**»[[1]](#footnote-1) این می‌گوید کار من است منتهی ارتباط دنیا و آخرت خیلی بالاست این را نتیجه نمی‌دهد که دین وارد دنیا نشده است دین خیلی وارد دنیاشده ولی دنیا را پیوسته با آخرت می‌بیند.

#### جمع‌بندی نکته دوم

بنابراین نکته‌ای که ما در نکته دوم عرض می‌کنیم این است که آنچه برای ما محرز شده دینی بودن یعنی مقرب و مبعد بودن و این مقرب و مبعد بودن هم ملاک است و تشخیص آن هم با شرع و شارع است و عقل هم اگر در جایی ما را راهنمایی بکند بر اینکه این مقربیت و مبعدیت نقش دارد آن وقت این را قبول داریم اینکه عقل منبع دین بشود وقتی می‌تواند منبع دین بشود که عقل چیزی را بفهمد و بفهمد که این مقرب و مبعد است دو چیز را باید عقل بفهمد تا محصول آن دینی بشود این یک نکته ظریفی است فهم عقل وقتی می‌تواند محصول و دستاوردش را دینی بکند که بگوید من این را می‌فهمم و می‌فهمم که این دخالتی در سعادت شقاوت دارد این باید فهم ترکیبی باشد در همان قاعده ملازمه هم همین بحث وجود دارد عقل حسن و قبح عدل و ظلم را می‌فهمد و می‌فهمد که در سعادت و کمال انسان دخالت دارد و نقش دارد اگر اینجا نفهمد آنجا هم نمی‌فهمد ولی مثل عدل و ظلم است در آنجا عدل و ظلم واقعاً‌ همین طور است یعنی آنجا عقل می‌فهمد که این است می‌فهمد که این در کمال و ترقی و سعادت انسان نقش دارد فلذا می‌توانیم آن حکم را از آن بیرون بیاوریم اما اینکه عقل فهمیده است که فلان سیاه‌چال در آن جای عالم قرار دارد و فلان ستاره در آنجا قرار دارد که نجوم آن را کشف کرده یا منطق ریاضی مثلاً فلان قاعده را کشف کرده است اگر بفهمد که این در سعادت انسان نقش دارد این می‌شود دینی فلذا ما می‌گوییم که این فهم عقل از آن نظر که دریافت او وقتی که جهت‌گیری تقویت شناخت خدا و این چیزها را داشته باشد این در خدمت دین قرار گرفته و به همین اندازه دینی می‌شود ما در آنجا هم گفتیم که بالعرض می‌تواند دینی بشود برای اینکه این در خدمت تقویت مثلاً اعتقاد انسان قرار گرفته است ولی منهای اینکه در خدمت تقویت اعتقاد قرار بگیرد یا تأثیری در آن نداشته باشد این نمی‌شود بنابراین عرض دوم ما این می‌شود که دینی بودن یعنی مقرب و مبعد بودن و تشخیص این هم عمدتاً‌ با شرع است و اگر در جایی عقل تشخیص داد که این اعتقاد بالذات در سعادت انسان دخالت دارد یا این قضیه بالذات در سعادت انسان دخیل است آن وقت این می‌شود دینی، بالذات دینی نیست ولی بالعرض می‌شود چون ممکن است که اعتقاد ما را به خدا تقویت بکند این می‌تواند یک حالت دینی بالعرض پیدا بکند بنابراین صرف اینکه عقل در ریاضی فیزیک نجوم در جامعه‌شناسی روان‌شناسی این حرف را می‌فهمد آن را کشف می‌کند نمی‌شود بگوییم که این گزاره دینی است دینی بودن یک گزاره معنایش این است که درک او و اعتقاد به او مقرب و مبعد است بله بالعرض این‌ها می‌تواند دینی باشد چون اعتقاد ما را تقویت بکند ولی بالذات عقل من فهمیده که یادگیری این جوری واقع می‌شود یا فلان سیاه‌چال در آن جای عالم قرار دارد عمر عالم مثلاً‌ این قدر است یا فلان ستاره در فاصله 17 میلیارد سال نوری مثلاً در این وضعیت قرار دارد این محصول عقل مثل «**قل هو الله احد**» یا «**إن الانسان لیطغی \* أن راه استغنی**» نیست و گزاره‌ها و قضایایی که در دین آمده است دینی بودن «ان الانسان لیطغی» به خاطر این است که درک و فهم این مستقیم در سعادت انسان دخیل است اما اینکه بالذات دخیل است ما آن را نمی‌دانیم و عقل هم آن را نمی‌فهمد عقل فهمیده و این را کشف کرده یا به صورت ظنی یا به صورت قطعی ولی این که بفهمد این هم در منظومه مقربات قرار دارد این را نمی‌تواند بفهمد و بله بالعرض این را می‌تواند به خاطر اینکه در راستای تقویت اعتقاد به خدا می‌شود و دینی بالعرض است یعنی جزء ابزارها و مقدمات آن می‌تواند باشد به‌هرحال عقل می‌تواند در خدمت دین قرار بگیرد و بالعرض بیاید اعتقاد دینی را تقویت کند یا علم آنجایی که روش می‌دهد روشی را که برای پیشبرد دین است برای شما بدهد این‌ها بالعرض و بالطبع می‌تواند دینی بشود و این با کتاب خیلی فرق دارد فرق گزاره‌ای که ما از عقل می‌گیریم با گزاره‌ای که از قرآن می‌گیریم این است که در قرآن هر گزاره‌ای که به شما می‌دهد اصلش این است که هذا مقرب و مبعد و دخیل فی سعادة ‌الانسان اما در اینجا این‌چنین اصلی را نداریم مگر اینکه خود عقل در یک جایی مثل حسن و قبح عدل و ظلم و این‌ها به صورت خاص بگوید که من مطمئن هستم که در سعادت انسان دخالت دارد آن وقت ملازمه تمام می‌شود به نظرم می‌آید ما واقعاً‌ بیش از این دیگر برای اینکه وجهی برای چنین دامنه وسیعی را ایجاد بکنیم بگوییم که هر چه عقل می‌فهمد دین است و جزء دین است لازم نیست.

### نظر استاد

حق مسأله این است که فهم‌های عقل و دستاوردهای عقل و علم بشر این‌ها راهی برای احراز اینکه این‌ها مقرب و مبعدند هستند ما راهی نداریم فلذا این‌ها دینی نیستند در نظر مولی این‌ها مهم هستند مولی و شارع و خداوند از موضع مولویتش مثل اینکه «**الله أحد**» را «إ**ن الانسان لیطغی**» را مهم می‌دانسته و آورده به همین اندازه قاعده انعکاس شرطی پاولف را هم مهم می‌داند از موضع مولویت ما می‌گوییم عقل ما این را نمی‌فهمد اگر این جور چیزها را کسی ادعا بکند این ادعا درست نیست البته عقل بشر مورد تأیید دین است از حیث اینکه می‌تواند در سعادت انسان مؤثر باشد و واسطه بشود برای علم به خدا خودشناسی کشف قدرت و عظمت خدا این‌ها همه وجود دارد این‌ها به صورت ابزاری می‌شود برای آن جهت ولی اینکه به طور قاعده بتوانیم بگوییم محصول او محصول دینی است این را نمی‌توانیم بگوییم ما قبول داریم که عقل درست است و کاشفیت دارد اتفاقاً همین که کاشفیت دارد قرآن آمده استفاده کرده برای شناخت خدا و چیزهای دیگر کاشفیت عقل مورد قبول خداست از باب اینکه خداوند هم که احد من العقلا است ولی این که شارع بما هو شارع این را تأیید می‌کند این را نمی‌توانیم بگوییم فلذا این در اصول هم آمده است که احکام ارشادی یعنی همین یعنی او هم قبول دارد بما هو أحد من العقلا از حیث اینکه می‌گوید استقراء معتبر قیاس منطقی معتبر است این‌ها راه کشف و حقیقت است این‌ها را قبول دارد و از آن هم استفاده دینی هم می‌کند ولی اینکه قاعده‌ای داشته باشیم که محصول او با قطع‌نظر از اینکه در خدمت دین قرار بگیرد و در ارتباط با دین قرار بگیرد این محصول مورد تأیید شارع بما هو شارع و مولی باشد برای این دلیل نداریم و الا بما هو من العقلا حتماً قبول می‌کند و نمی‌تواند قبول نداشته باشد و یک حکم اضافه را عقل باید بفهمد که این مقرب و معبد است این راز اصلی در دینی شدن یک امر است و خیلی وجه ثابتی برای این نیست ما فعلاً این را مفروض گرفتیم که ما محدوده دین و آن ملاک اصلی دینی بودن را مقرب و مبعد بودن از نگاه شارع می‌دانیم مقرب و مبعد بودن به آن جنت و نار می‌دانیم این آن ملاک اصلی است که ما اینجا فرض گرفتیم و این چیزی است که شارع و دین را از سایر قلمروها جدا می‌کند بله اگر کسی بگوید که قلمرو دین این جور نیست که ارتباط به آخرت باشد ما نمی‌گوییم مختص به آخرت است نه هر امر دنیایی هم با قطع‌نظر از اینکه در سعادت معنوی و اخروی دخالت داشته باشد دینی است اگر این را بگوییم آن وقت برای این کلام یک وجهی پیدا می‌شود که کسی بگوید که شأن دین و کار دین تعیین آن ارتباط زندگی با آن سعادت ابدی انسان نیست بلکه حتی اگر معادی هم معاذ الله نباشد باز دین آنجا برای تنظیم زندگی یا قطع‌نظر از آن باز نظر دارد و حرف دارد آن وقت آنجا بعید نیست که حرف درست باشد فرض این است که آنجا مولویت مولی و شارعیت او نسبت به دنیای منهای آخرت هم شمول دارد و هر چه ما درباره این دنیای منهای آخرت بفهمیم دینی می‌شود و در مسائل اخروی دیگر مؤثر نمی‌شود آنچه بحث کردیم روی پیش‌فرض خود ما بود که دینی بودن را به مقرب و مبعد بودن می‌دانیم و البته دنیا را در آن اثرگذار می‌دانیم اما تشخیص اینکه کجا اثر دارد و کجا اثر ندارد این دست ما نیست باید از خود شرع بفهمیم و عقل هم این را نمی‌تواند بفهمد جز جاهای خیلی محدود فلذا عقل در اینجا اثرگذار نیست اما به لحاظ عقلایی و عقلی معتبر است ولی به لحاظ شرعی اگر بخواهد حسابی برایش باز بشود نه الا اینکه عقل آن نکته خاص را بفهمد اما اگر کسی بگوید که دین اصلاً هم برای آن دنیاست و هم برای این دنیای منهای آن دنیا در همین روابط این دنیا هم دین وارد می‌شود و از موضع دینی هم سخن می‌گوید و حرف دارد البته ثمره‌اش در این است که کسی قصد تقرب به خدا بکند و کار به آخرت ندارد اگر این جور چیزی بگوید که همان طور که کتاب و سنت می‌گوید که این مصالح دنیا را کشف می‌کند عقل و علم هم می‌تواند مصالح دنیا را کشف بکند و اگر کشفش قطعی باشد شارع هم چون دین بودن را به آخرت وصل نکرده می‌توانیم بگوییم این دینی است این له وجه اما این بر پیش‌فرضی است که ما قبول نداریم البته انشاءالله در آینده آن را بحث خواهیم کرد پس روی آن مفروض ما اینجا قصه روشن است.

1. - الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 74. [↑](#footnote-ref-1)